

# قصص قرآن محمد

برگرفته از  
تفسیر ابو بکر عتیق نیشابوری  
مشهور به سور آبادی

با اهتمام  
یحییٰ محمدوی

از آن مسلمانان بسوی شام می‌شد، یکی از یاران رسول علیه‌السلام بر اشر با آواز می‌خواند «یا ایُّهَا النَّدِینُ اُوتُوا الْکِتَابَ ءَامِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ» الآية<sup>۱</sup>. شب بود چون عبدالله آن بشنود از شتر فروجست و از پیش کاروان بشتافت. می‌دوید و دست بروی فرو می‌آورد که مبادا که روی من مسخ کنند از آنکه در آیت شنوده بود «من قبل أن نطمس وجوهاً»<sup>۲</sup>. چون بمدینه آمد نزد رسول علیه‌السلام آمد وی را مسألته پرسید. رسول علیه‌السلام همرا بوحی جواب داد. در خبرست که هزار مسأله پرسید. پس اسلام آورد. آنکه گفت: یا رسول‌الله قوم من بر عقب من می‌آیند بطلب من، چون برسند ایشان را به اسلام خوان. باشد که مسلمان شوند. چون پیامدند رسول علیه‌السلام عبدالله بن سلام را در خانه فرستاد و ایشان را پرسید که چه گوئید در عبدالله که چه مردیست در میان شما؟ ایشان بروی ثناها گفتند که: هو إمامنا وابن إمامنا وهو أعلم من بقی علی وجه الأرض بالتَّورِیة. رسول گفت علیه‌السلام: اگر او اسلام آرد شما بیروید؟<sup>۳</sup> ایشان گفتند: هرگز او از دین موسی برنگردد. رسول گفت علیه‌السلام: اگر وی ایمان آرد شما ایمان آرید؟ گفتند: این سخن محالست ما دانیم که وی هرگز ایمان نیارد. عبدالله از خانه بیرون آمد گفت: یا قوم، معلوم شما هست که من چندین جای در توریت نعت و صفت نبیّ امّی هاشمی بر شما خواندم و من و شما شادی می‌کردیم بآمدن وی؛ اینک این محمد اوست شهید آن لا إله إلا الله و شهید آن محمد رسول الله. چون ایشان از وی این بشنودند روی در وی نهادند بچنان گفتن و وی را شتم کردند. گفتند: هو سفینا وابن سفینا و شرّنا وأخزانا. رسول گفت: تا اکنون ثنای وی می‌گفتید. [اکنون] بدانکه حقّی بگفت وی را هم بدان زبان جفا می‌گوئید. شرم ندارید؟ گفتند: ما بروی ثنا از آن کردیم که وی غایب بود؛ اکنون که حاضرست او را آن گوئیم که سزاست هو کذی و کذی. بسیاری افراط کردند بروی و برفتند. خدای تعالی در برابر آن چندین جای بروی ثنا گفت در قرآن. این بود قصه عبدالله سلام.

## [ قصص ]

### [ سورة بقره ]

رسول گفت صلیّ الله علیه و سلّم: هر که سورة بقره بخواند مستوجب رحمت گردد و ثواب غزو و جهاد یکساله بیاید.

رسول گفت صلیّ الله علیه و سلّم: سورت بقره سر پرده قرآنست، پیاموزید که آموختن آن برکت است و دست برداشتن آن حسرت است، و بطله را بر خواننده آن دست نبود. گفتند: یا رسول الله، بطله کدامست؟ گفت: سحره.

رسول گفت صلیّ الله علیه و سلّم: هر که دو آیت از آخر سورت بقره بخواند او را ثواب قیام شب بنویسند.

### قصه اسلام عبدالله سلام

از سر سورت تا «أولئك هم المفلحون» در حق مؤمنانست و خاص در حق عبدالله سلام. حق تعالی چهل جای او را در قرآن بستوده و ثنا گفته؛ و او امام اهل توریت بود بشام. چون خبر پدید آمدن مصطفی صلیّ الله علیه بشنود، برخاست از شام و با کاروانی می‌آمد و نعت و صفت رسول علیه‌السلام در توریت خوانده بود و بدانسته بود که اکنون وقت پدید آمدن اوست. می‌آمد تا رسول را علیه‌السلام ببیند و وی را مسایل پرسد تا نبوت و رسالت او بعلم الیقین بداند. در راه که می‌آمد کاروانی

### اما قصه آدم صلوات الله عليه

وآن آن بود که دنیا پیش از آدم صلوات الله عليه جن بنو الجان داشتند و انواع فساد می کردند در زمین تا خدای تعالی فریشتگان فرستاد بر زمین تا جن را از زمین بجزایر دریا تاختند. ابلیس خود را در میان فریشتگان او گند، می بود و طاعت می کرد. چون خدای تعالی خبر داد که من خلیفتی خواهم آفرید در زمین فریشتگان گفتند: خداوندا، کسی می آفرینی در زمین که تباهی کند بمعاصی و ما ترا خود بیایگی یاد می کنیم و حدو ثنا می گوئیم و تنزیه می کنیم ترا. این خلیفت که می آفرینی ازو و فرزندان او یا همه طاعت خواهد بود، یا همه معصیت؛ اگر طاعت خواهد بود، اینک ما ترا مطیعیم، و اگر عاصی خواهند بود، پریان عاصی بودند، ایشان را بیرون کردی. خدای گفت عز و جل: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» من دانم آنچه شما ندانید. یعنی خلیفتی خواهم آفرید که از فرزندان او نه همه طاعت آید چنانکه از شما، و نه معصیت آید چنانکه از جنیان، بل که هم طاعت بود و هم معصیت، تا بدان طاعت من ایشان را ثواب دهم تا فضل من پدید آید و معصیت ایشان را بیامرزیم تا رحمت من پدید آید، و از پشت و نسل او فرزندی خواهد بود که او سید اولین و آخرین بود و جمله مخلوقات که آفریدم و خواهم آفرید از بهر او آفریدم و مقصود از همه اوست.

آنکه چون خدای تعالی خواست که آدم را علیه السلام بیافریند. جبریل را علیه السلام فرمود که بر زمین رو و قبضه ای خاک از جمله روی زمین بردار که من از آن خلیفتی خواهم آفرید، و اگر زمین از تو زهار خواهد زهار ده. جبریل آمد و قصد کرد که خاک برگیرد زمین باوی بسخن آمد که زهار از من چیزی برنگیری که دوزخ را از آن نصیب بود. جبریل وی را زهار داد و باز گشت. خدای تعالی میکایل علیه السلام بفرستاد؛ زمین همچنان امان خواست. باز گشت. آنکه همچنین اسرافیل علیه السلام.

آنکه عزرائیل را فرمان آمد که برو قبضه ای خاک از همه روی زمین برگیر و وی را نگفت که اگر زمین زهار خواهد زهار ده. عزرائیل آمد و قصد کرد برگرفتن خاک. زمین از وی زهار خواست. عزرائیل گفت: مرا فرمان خدای نگاه باید داشت، نه مراد تو. آنکه از همه روی زمین یک قبضه خاک برگرفت چهل ارش غلط و ستبری آن، و میان مکه و طایف فرو ریخت. خدای عز و جل عزرائیل را گفت: اکنون که سبب آفریدن این خلق بدست توست، ساخته باش که مرگ وی و فرزندان وی هم بردست تو خواهد بود. عزرائیل گفت: یا رب، آنکه ایشان از من اندوهگن باشند. خدای عز و جل گفت: غم مدار که مرگ ایشان را سبب سازم، چون غرق و حرق و هدم و قتل و اسقام و اوجاع و دیگر اسباب مرگ تا ایشان پندارند که مرگ ایشان از آن بود، نه از تو.

آنکه خدای تعالی بر آن خاک آدم علیه السلام چهل روز باران اندوهان بارانید تا آغشته گشت، آنکه یک ساعت باران شادی بران بارانید. و آن شادی یک ساعته آن باشد که بدر مرگ بگوش بنده فرو گویند که «لا تخف ولا تحزن». آنکه آن گل آدم علیه السلام بیالاید بکمال قدرت خود، از آنچه صافی تر بود آدم را بیافرید و از باقی درخت خرمارا بیافرید. از آنجاست که رسول علیه السلام گفت که درخت خرمارا نیکو دارید که آن عمت شماست.

ابن عباس گوید رضی الله عنه: سر آدم را علیه السلام از تربت کعبه بیافرید، و گردن او را از تربت دهنه، و شکم او را از تربت هند، و دودست او را از تربت مشرق، و دو پای او را از تربت مغرب.

وهب منبه گوید: خدای تعالی آدم را علیه السلام از خاک هفت زمین بیافرید، از هر زمینی عضوی؛ آنکه چون خواست که جان در وی آرد، روح پاک را بخواند. گفت: لبیک. گفت: درو درین کالبد. جان را دشوار آمد در شدن در آن کالبد، گفت: یارب مدخل کریمه. دیگر بار او را امر کرد گفت: أدخل کرهأ واخرج کرهأ.